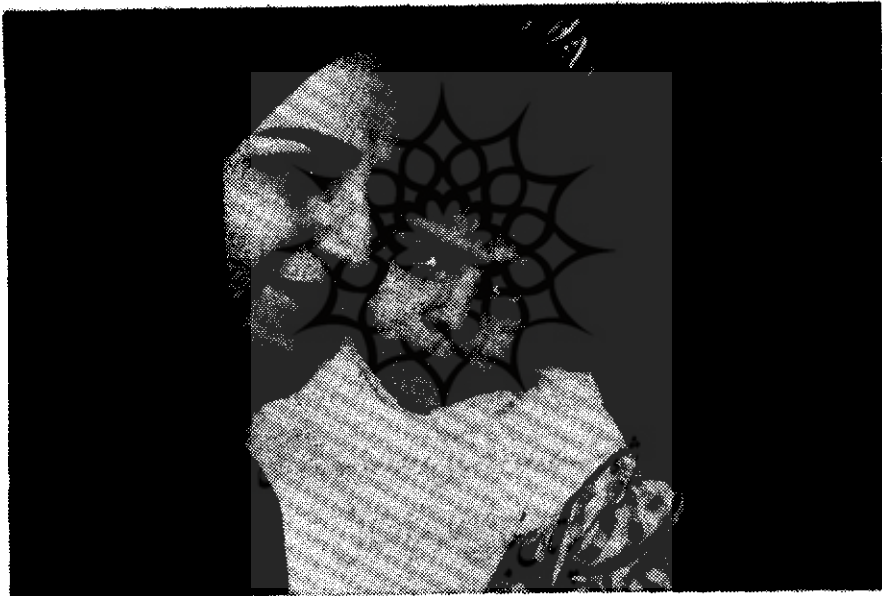


# تربیت غیر کلامی

## در مقابل تربیت کلامی

دکتر عبدالعظیم کریمی



بخش عمده‌ای از کارکرد تربیت در آن دسته از رفتارهایی شکل می‌گیرد که به صورت "غیر کلامی"، پنهان، خاموش و نامحسوس جلوه‌گر می‌شوند و تنها بخش اندکی از اثرگذاری‌های تربیتی آن هم در سطح بسیار ناپایدار از طریق زبان، نصیحت و تکرار پیام کلامی حاصل می‌گردد.

گفت: صحبت‌های خود کوتاه کنید  
پند را در جان و در دل ره کنید  
گر کمالم با کمال انکار نیست  
ورنیم این زحمت و آزار چیست؟  
"مولوی"

۴) محبت: که عمیق‌ترین و لطیف‌ترین رابطه میان دو قطب سیال مرید و مراد، مربی و متربی، عاشق و معشوق است که تنها در صفای وجود و اخلاص عمل و صداقت رفتار می‌توان مشاهده کرد.

محبت بدان معناست که قلب مربی مرکز وجود متربی باشد و متربی خود را در قلب او احساس کند. آیا می‌توان در این احساس تظاهر کرد یا به زبان دهان بیان کرد؟ آیا می‌توان این جایگاه را از طریق کلام و با واژه‌پردازی تبیین نمود؟ در واقع محبت یکی از ظریف‌ترین لایه‌های تربیت غیرکلامی است. محکم‌ترین و خالص‌ترین حلقه ارتباطی بین مربی و متربی است و خود دارای مراحل مختلفی می‌باشد که پختگی و عمق آن متضمن‌گذار از آشنایی به انس، از انس به علاقه، از علاقه به رفاقت و از رفاقت به عشق و صمیمیت و از عشق و صمیمیت به محبت می‌باشد.

هیچ یک از این مراحل که در واقع زنجیره‌های تربیت غیرکلامی هستند از طریق شیوه‌های کلامی و پند و اندرزهای زبانی و صوری قابل تصویر نیستند و همه آن‌ها در ابعاد عملی، حسی، ذوقی و عاطفی افراد تجلی می‌یابد و این تجلی اکتسابی نیست، انتقالی نیست، القا و اختراع نیست، بلکه کشف کردنی است و این کشف باید در درون متربی حاصل شود.

در مرحله‌ای که قبل از محبت وجود دارد باز چیزی از زیبایی حرکات و صورت و لطف‌های وجودی و رفتار و بالاخره آنچه انتظاری را برآورد یا به جهتی بر توعی مایه ارضا باشد وجود دارد. در حُب، هیچ چیز جز دل‌بستگی "وجود به وجود" مشاهده نمی‌شود.

زبانی که این رابطه را بین مربی و متربی،

تربیت کلامی تنها ارضاکننده نیاز و عطش فرد بزرگسال است که پیام خویش را در حد اتمام حجت بر کودک تمام کرده باشد، حال آن که تربیت غیرکلامی منبع اثرگذار و ترسیمی درونی کودک را فراهم می‌آورد. تربیت کلامی تنها در زبان دهان جاری می‌شود و در همان حد هم باقی می‌ماند اما تربیت غیرکلامی در زبان دل تجلی می‌یابد و در عمق وجود می‌نشیند. تربیت کلامی ظاهر را می‌آراید و تربیت غیرکلامی باطن را. تربیت کلامی صورت رفتار کودک را تجهیز می‌کند و تربیت غیرکلامی سیرت رفتار کودک را. مایه‌های اصلی تربیت و لایه‌های عمقی ساختار شخصیت کودک در چیزهایی است که به زبان نمی‌آید اما از طریق غیرکلامی به دیده دل می‌توان مشاهده کرد. از جمله:

۱) صداقت: که با چشم دل دیده می‌شود و نه با چشم سر. با نگاه می‌توان دریافت و نه با زبان. صداقتی که همه حرکات، نگاه‌ها، رفتارها و حالات سرشار از سادگی، خلوص، یکتایی و یکدلی است. هیچ‌گونه دوگانگی، بسی میلی، بی‌حالی و غل و غش در آن راه ندارد. با گوش سیرت می‌توان شنید و نه با گوش صورت. از طریق همدلی می‌توان حس کرد نه با هم زبانی. با حالات و حرکات غیر کلامی می‌توان کشف کرد و نه با عبارت‌پردازی و سخنوری.

۲) صمیمیت: درک درونی صمیمیت و دریافت اثرهای روانی و صفای روحانی را تنها از طریق رفتارهای غیرکلامی می‌توان مشاهده کرد و کودک این صمیمیت را در نگاه مربی، در حرکات غیرعمدی و در رفتارهایی که به دور از تکلف، تصنع، تظاهر، شکاک، ادا و اطوار و نقش‌بازی‌های فریبنده باشد می‌تواند به دیده دل ببیند.

سرعت، رشد و تحول است. زیرا در تأنی، تحمل و تأمل، زیبایی، عمق، دوام و اصالت وجود دارد که گفت:

که تأنی هست از یزدان یقین

هست تعجیل ز شیطان لعین

به تأنی گشت موجود از خدا

تابه شش روز این زمین و این چرخ‌ها

ورنه قادر بود کز کن فیکون

صد زمین و چرخ آوردی برون

پس در این راه باید تحمل و بردباری را سرلوحه خویش قرار داد. مریبی باید در "کنار کشیدن"ها، در "خاموشی"ها، در "حاشیه"ها، در "صبر و انتظار"ها، در تأنی‌ها و تأمل‌های طاقت فرسا همچون قابله‌ای متبحر زمینه را برای زایش حقیقت از درون متریبی فراهم آورد. مریبی باید زبان "نصیحت و اندرز" را ببندد و با زبان کردار، عمل، رفتار، حالت و حرکت برای متریبی پیام خویش را بفرستد. زیرا متریبی از فراگیری عمل و رفتار و حالت و حرکت اشباع نمی‌گردد و دلزده و منفور نمی‌شود. مگر آن که مریبی به گونه‌ای عمل کند که کودک بفهمد او در حال نمایش‌های فریبنده است و در چنان صورتی قطعاً دلزده و منزجر می‌گردد.

در همین صمیمیت‌ها، صداقت‌ها، محبت‌ها و خلوص نیت‌هاست که جذبه و شور و وجد در متریبی نسبت به مریبی ایجاد می‌گردد و جریان تربیت همچون خونی در رگ متریبی سیلان می‌یابد بدون این که هیچ اجبار و القایی از بیرون بدان حکم نماید.

این جذبه و شور و شغف میان مریبی و متریبی همچون تشنگی و آب یکدیگر را جذب می‌کنند بدون این که کلامی رد و بدل شود و زبانی به سخن آید. که گفت:

بزرگ‌سال و کودک، اولیا و فرزند، معلم و متعلم برقرار می‌سازد، زبانی "وجودی" است، زبانی درونی است، زبانی حسی و عاطفی است. زبانی خاموش، ناگویا و غیرگفتاری است که تنها در "سخن کردار"، در "سخن صداقت" و صمیمیت، در سخن نگاه، در سخن دل جاری می‌شود. آن زبان مشترک همه انسان‌ها در همه فرهنگ‌ها با همه زبان‌ها و در تمامی زمان‌هاست. زبانی بدون "قال" اما مملو از "حال"، زبانی بدون ادا، اما سرشار از صفا.

این "زبان وجودی" را که هر لال و کوری نیز می‌شناسد عبارت است از: زبان نگاه‌ها، زبان قیافه، زبان حالات، زبان اشارات، زبان هیأت وجودی و کسوت رفتاری که متریبی نیز در مقابل این زبان‌ها، حاشه‌های وجودی بسیار و متناسب دارد که به سادگی در می‌یابد و هر دریافتی را به داوری درونی می‌گذارد و معیارهای این داوری را از فسطرت خویش می‌گیرد و فطریات او - دریافت‌های عاطفی او - احساس صاف دل او می‌باشد و چنان است که با همان "حواس نامرئی" هرگونه فریب و خدعه‌ای را تشخیص می‌دهد، و یا بر عکس هرگونه خلوص و عشقی را حدس می‌زند تا جایی که حتی در لایه‌های زیرین خشم مادر پرتو عشق و محبت را می‌بیند. در زیر ضربات سیلی پدر، دلسوزی او را مشاهده می‌کند و بر عکس در زیر نوازش‌های تصنعی و ترخم‌های تحقیرآمیز، نامهربانی‌ها را می‌بیند.

باید تأکید کرد که با اجرای طرح تربیت غیرکلامی، حاصل تربیت، دیررس، کند و تدریجی است و مشکلاتی را هم در راه رسیدن به اهداف مورد نظر به بار می‌آورد و گاه صبورترین مریبان را به زانو در می‌آورد. اما باید اذعان نمود که اگر خواهان تسریع هستید این تأنی‌ها مایه برکت،

براساس آخرین یافته‌های تحقیقاتی به این نتیجه رسیده‌اند که عمیق‌ترین و مؤثرترین پیام‌های تربیتی را باید در قالب غیرکلامی‌ترین روش‌ها ارائه داد. شاید این‌ره‌آورد برای عده‌ای تعجب‌انگیز باشد که چگونه می‌توان بدون کلام و بدون ارتباط زبانی، رفتار فرد را تغییر داد؟

البته در تعالیم مذهبی و ادبیات عرفانی ما از این روش فراوان یاد شده است. اما به مصداق این تعبیر که "هر چه قدر برای آدمی مفاهیم بدیهی و طبیعی باشد به همان میزان از آن دورتر و بیگانه‌تر است"، این بدیهیات و غرق بودن در میدان این تعالیم، ما را از درک و دریافت درست آن غافل کرده است.<sup>۱</sup>

امروزه حتی در تشخیص بیماری‌های روانی و اختلالات رفتاری، غالباً به جای مصاحبه‌های صوری و ردو بدل کردن مطالب کلامی، سعی



جذبۀ آب است این عطش در جان ما  
ما ز آن او و او هم ز آن ما  
تشنه می‌نالد که کو آب گوار

آب هم نالد که کو آن آب خوار  
در چنین شرایطی تربیت از پوشش و ظاهر خارج می‌شود و در وجود و در روح خالص، عریان و بی‌تکلف در می‌آمیزد و اثر می‌پذیرد. در این میدان تعامل و وجود است که تربیت حاصل می‌شود. زیرا تربیت همان‌گونه که گفته‌اند: جریان دو جانبه است میان قطب سیال مربی و متربی و بهترین موقعیت تلطیف و تسریع این جریان در هنگامی است که خلوص روابط و صمیمیت دل‌ها به طور عریان آغاز گردد که:

گفت مکشوف و برهنه بی غلول  
بازگو رنجم مده ای بوالفضول  
پرده بردار و برهنه گو که من

می‌نگنجم با صنم در پیرهن  
باید تأکید نمود که تربیت کردن، نصیحت کردن نیست و پند دادن، تربیت کردن نیست. باید حرف و گفت و صوت را بر هم زد و از حال و شوق و شور، راهی درون دل‌ها شد. که گفت:

حرف و صوت و گفت را بر هم زدم  
تا که بی این هر سه با تو دم زدم  
آن دمی کز آدمش کردم نهران

با تو گویم ای تو اسرار جهان  
زبان تربیت، زبان هزار توی هزار قفلی هزار باب است که باید زبان آن را در موقعیت تعاملی و در یک کنش و واکنش فضایی و بی‌همتا بین مربی و متربی کشف کرد و غالباً این زبان از جنس کلام نیست. بلکه رفتارها و حالات پیچیده‌ای است که در لفافۀ عواطف نهفته است و از همان طریق هم باید ارائه گردد.

امروزه در مراکز تعلیم و تربیت پیشرفته

اگر می‌خواهیم دانش‌آموزان با آرامش و وقار تربیت شوند، خود در زندگی واقعی خود آرام و با وقار باشیم. اگر می‌خواهیم دانش‌آموزان تکریم شخصیت بیابند (نه از روی احترام لفظی) باید با رفتارهای غیرکلامی به آن‌ها تکریم کنیم؛ از حرمت نگاهمان به آنان؛ از نوع گوش دادنمان به حرف‌های آنان و بالاخره در مقام عمل، شخصیت فرزندان را تکریم بخشیم.

غالباً مشاهده شده است که معلمین در برخورد با مشکل شاگردانشان به جای این که از طریق غیرمستقیم به حل مشکل بپردازند، سعی می‌کنند با طرح مشکل در نزد دانش‌آموز او را به ضعف‌هایش هوشیار گردانند و دائم ضعف‌ها و کاستی‌های او را با حالت سرزنش و ملامت بیان می‌کنند؛ غافل از این که این کار، خود بار مضاعفی بر مشکلات موجود است. وقتی کودک به خاطر دلایل عاطفی از درس خواندن متنفر است و یا به

دارند از طریق مطالعه رفتار غیرکلامی به عمیق‌ترین لایه‌های درونی شخصیت دست یابند.<sup>۲</sup> که فرمود: "إنهم جواسیس القلوب فجالسوهم بالصدق"

اما گویا ما از راه معکوس می‌رویم و در هنگامی که می‌خواهیم رفتار دانش‌آموزان را تغییر دهیم، دائم با توصیه‌ها، باید و نبایدها، قیل و قال‌ها و موعظه و صحبت کردن‌های مداوم، سعی داریم آن‌ها را به ایده‌ها و خواست‌های خودمان متقاعد کنیم. اما این گونه روش‌های کلامی غالباً نه تنها ما را به هدف نزدیک نمی‌کند بلکه شاید در تعارض با هدف موردنظر قرار گیرد. زیرا در روش‌های کلامی همراه با تحکم‌های باید و نباید، (به ویژه درباره نوجوانان که از حساسیت و مقاومت بیش‌تری در برابر تحکم‌ها و دستورهای ما برخوردارند) مانع تأثیر پیام تربیتی می‌گردد. لذا آنچه به زندگی کودک شکل می‌دهد، دستورها و توصیه‌های ما نیست بلکه اعمال و شیوه‌های زندگی ماست. جزئی‌ترین، ریزترین و پنهان‌ترین و غیررسمی‌ترین رفتارهای ما ممکن است وسیع‌ترین، عمیق‌ترین و پایدارترین تأثیرات را به دنبال داشته باشد.

"کودکان آنچه را که ما می‌خواهیم نمی‌شوند بلکه آنچه را که انجام می‌دهیم می‌شوند." کودکان گاه در میان خاموشی و سکوت، بیش‌تر از سخنرانی و نصیحت تأثیر می‌پذیرند. در واقع رفتارهای خاموش بیش‌تر از رفتارهای کلامی اثر گذارند. این تأثیر هم در جهت مثبت و هم در جهت منفی مصداق دارد؛ یعنی از راه پنهان و غیرمستقیم پیام‌های ما خواه ناخواه نافذ می‌افتد، به تعبیر مولانا:

می‌رود از سینه‌ها در سینه‌ها

از ره پنهان صلاح و کینه‌ها



عاطفی و رفتاری را از نظر شروع اختلال و چگونگی تشدید و تعمیق آن مورد مطالعه قرار دهیم درخواهیم یافت که وخامت مشکل از آن جا شدت یافته است که دخالت‌های نایبجا، روش‌های نارسا و اقدامات حساس‌ساز و مسأله‌ساز اولیا با بند و اندرزهای صوری و ناشیانه همراه شده است. در حالی که اگر کودک در همان وضعیت بحران با روش خاموشی (بدون حکم، دستور و سرزنش) به حال خود رها می‌شد، احتمال بهبودی میسرتر بود.<sup>۵</sup>

ما با توصیه‌ها، دستورها و نصیحت، بیش‌تر ارضاکننده خود برای رفع تکلیف از خود هستیم تا این که در پی حل مشکل باشیم. ما بیش‌تر نگرانی‌ها و رفتارهای عصبی خود را از طریق قیل و قال، داد و فریاد و توجیحات کلامی تخلیه می‌کنیم و چون خیالمان راحت می‌شود که حجت را بر دانش‌آموز تمام کرده‌ایم، آرام می‌گیریم و رضایت خاطر می‌یابیم. اما کیست که نداند مشکل هم چنان به قوت خود باقی است و حکایت کماکان با عمقی بیش‌تر ادامه دارد.

در شرایطی که "تب حرف" و "تب سخنرانی" و نصیحت کلامی اوج می‌گیرد و همه سعی دارند از طریق روش‌های کلامی به مقاصد تربیتی دست یابند، در نهایت نوعی دل‌زدگی و وازدگی از توصیه‌های کلامی ایجاد می‌شود که باید در چنین وضعیتی تغییر روش داد و به مصداق حدیث زیبای "کونوا دعاة الناس بغيرالستکم" دعوت خود را ورای زبان اقامه کنیم و به تعبیر کلام علی (ع)، "کونوا دعاة الناس بالصامتین": دعوت کنید مردم را از طریق سکوت و خاموشی. قطعاً چنین دعوتی رساتر و گویاتر از سخن و کلام می‌باشد.

هنر یک معلم و رسالت ربوبی یک مربی در این است که تربی را از وابستگی‌های کلامی و

خاطر ناامنی‌های روانی دچار ناخن جوی است و با به خاطر سرزنش‌ها و حقارت‌های دائمی به افسردگی مبتلا شده است،<sup>۶</sup> اگر بخواهیم با روش توصیه، نوازش و امر و نهی در پی رفع اختلال برآییم، مسلماً نه تنها مشکل حل نخواهد شد بلکه همین سرزنش‌ها و توصیه‌های باید و نبایدی ما، خود بر فشار و شدت مشکل می‌افزاید و اگر ما در برابر این گونه اختلالات و مشکلات رفتاری سکوت کنیم و با خاموشی و ناحساس‌سازی پیش برویم احتمال حل خود به خودی مشکلات بیش‌تر است تا این که بخواهیم با اقدامات ناپخته و رفتارهای کلامی سرزنش‌کننده و یا ترحم‌آمیز آن را مداوا نماییم.

تصور کنید، زمانی را که زخمی در بدن ما ایجاد می‌شود. اگر برای درمان این زخم بدون آگاهی از پیچیدگی‌ها و ظرافت‌های درمان زخم، وارد عمل شویم، هر گونه اقدامی ممکن است منجر به بدتر شدن زخم و ایجاد عفونت‌های عمیق‌تر گردد. اما اگر با رعایت بهداشت، این زخم را به حال خود رها کنیم، طبیعت بدن و مکانیزم دفاع خون، عفونت حاصل شده را از بین برده، به تدریج بهبودی حاصل می‌گردد.

در مورد مشکلات و ناهنجاری‌های رفتاری نیز این حکم صادق است. اگر کودکان بنا بر اقتضای سنی و شرایط خاص روانی، دچار مشکلات رفتاری می‌گردند چه بسا خود به خود در پی گذر زمان به حالت تعادل بازگردند و اگر در همان لحظه شروع مشکل با شتاب‌زدگی و وسواس و حساسیت‌های خود آن را برجسته و دستکاری کنیم نه تنها به فرایند حل مشکل، کمکی ننموده‌ایم بلکه به تعمیق و گسترش آن دامن زده‌ایم.

اگر پرونده بالینی کودکان دارای اختلال‌های

صحیح ذهن نه تنها وامدار کمیت غذاست که در  
گرو کیفیت آن نیز هست. ماکه با معده خود چنین  
نمی‌کنیم، چگونه روا می‌داریم که ذهن دیگران را  
انسانی سازیم که نتیجه‌ای جز سوء هاضمه ذهنی  
ندارد.<sup>۷</sup>

"متداول‌ترین اشتباه معلم بی‌تجربه در آموزش  
دادن این است که انتظار داشته باشد شاگردانش  
آنچه را به آنان می‌گوید بفهمند. اما گفتن، آموزش  
دادن نیست. اظهار کردن واقعیت‌هایی که در ذهن  
انسان وجود دارند، یک انگیزه طبیعی است که  
شخص را وادار می‌کند تا بخواهد دیگران هم از  
این واقعیت‌ها آگاه شوند. درست همان‌طور که  
نوازش کردن و آرام کردن یک کودک، امری بسیار  
طبیعی است، اما همان‌طور که نوازش کردن کودک  
تب او را درمان نمی‌کند، گفتن واقعیت‌ها به او نیز  
جهل او را درمان نمی‌کند."<sup>۸</sup>

این عبارات را "ثوراندایک" پدر روان‌شناسی  
یادگیری حدود هشتاد سال پیش در ارتباط با  
مسأله چگونگی اصل انتقال در آموزش و پرورش  
بیان کرده است. یعنی زمانی که آموزش و پرورش  
به منزله یک رشته علمی در قلمرو علوم تربیتی،  
گام‌های اولیه خود را بر می‌داشت و اکنون که پس  
از گذشت سال‌ها تجربه، پژوهش و پدیدآیی ده‌ها  
نظریه در گستره روان‌شناسی یادگیری و ایجاد  
تحولات بنیادی در پهنه دستگاه تعلیم و تربیت  
کشورها، آموزش و پرورش غالب جوامع از  
عوارض شوم روش‌های سنتی، فعل‌پذیر و  
معلم‌مدار رنج می‌برند. هنوز آموزش و پرورش به  
اصطلاح فعال در حد گفته‌ها، نوشته‌ها و تئوری‌ها  
باقی مانده است و تکنولوژی آموزشی که نوعی  
روش‌شناسی را برای بهبود کیفیت یادگیری به  
ارمغان آورده است، در قالب کالاهای لوکس که  
صرفاً برای نمایش و آرایش و ادا و اطوار است، در

نصایح بیرونی برهاند و با فراهم‌سازی زمینه‌های  
مستعد و مساعد او را به درون خویش رهنمون  
سازد. بهترین ذکرها در خود انسان است، بهترین  
نصایح در خویشتن فرد نهفته است، فقط  
آماده‌سازی روانی و تزکیه دل را می‌طلبد تا فرد از  
حجت بیرونی، پی به حجت درونی خود ببرد؛ از  
عقل دیگری رها گشته، به عقل خود دست یابد؛ از  
نصیحت غیر بهره‌یزد و از نصیحت خود سیراب  
گردد.<sup>۹</sup>

برای آگاهی از ناپایداری تربیت کلامی و  
تأثیرات سطحی و صوری آن همین بس که به  
معنای این حدیث شریف توجه نماییم که: اذا  
خرج الکلام من اللسان لم يتجاوز الاذان: آن‌گاه که  
کلام و سخن تنها از زبان رانده شود قهراً از  
گوش‌ها بیشتر تر تجاوز نخواهد کرد.

در این جا بی‌مناسبت نیست که فزازی از کتاب  
"فیه مافیه" مولانا را در باب ادراک بی‌سخن، نقل  
کنیم که گفت: "سخن برای آن کس است که او به  
سخن محتاج است که ادراک کند، اما آن که  
بی‌سخن ادراک کند با وی چه حاجت است؟ آخر  
آسمان‌ها و زمین‌ها همه سخن است، پیش آن کس  
که او درک کند و زاییده از سخن است. سخن سایه  
حقیقت است و فرع حقیقت چون سایه جذب  
کرد حقیقت به طریق اولاً سخن بهانه است. آدمی  
را با آدمی آن جزو مناسب جذب کند نه سخن."<sup>۱۰</sup>  
که گفت: ای عزیز علم‌قال دیگرست و علم‌حال  
دیگر:

قیل و قالت کار ناید هیچ روی

معرفت حاصل کن ای بسیار گوی

علم صورت پیشه آب و گل است

علم معنی رهبر جان و دل است

ذهن انسان چون معده‌ای می‌ماند که ظرفیت

محدودی برای پذیرش و تغذیه دارد. تغذیه





محروم شوند. زیرا اگر تربیت در حد گفتن و شنیدن پایان یابد، تفکر تعطیل می‌شود و به تعبیر "جان دیویی": "دانش و آموزشی که با تفکر پیوند نخورد، مرده و جامد و مانع تفکر است و کسی که ذهنش را با چنین دانشی پر کند، هیچ‌گاه از تفکر مستقل بهره‌مند نخواهد بود. دانش بدون تفکر، بزرگ‌ترین دشمن تفکر است و به آسانی شخص را به خودبینی و نخوت و کوته‌نظری می‌کشاند."<sup>۹</sup> معلم یا مربی، برای پرورش نیروی تفکر دانش‌آموزان خود، باید محیطی را ایجاد کند که آنان خود به تفکر و تعمق در مسائل بپردازند و به جای تحمیل و تلقین اطلاعات و دانش خود به دانش‌آموزان، عملاً باید شرایطی را فراهم کند که

پشت شیشه و یتزین‌ها قاب شده است و باز هم ابزار عمده و محور اصلی و رکن رکین فرایند تعلیم و تربیت، گفتن و شنیدن است، سخنوری و نوشتن است، داده و ستاده کلامی است.

اگرچه در عرصه شعار و آرمان و ایده، مقام تربیت انسان را به عرش برین سوق داده‌ایم، اما در مقام عمل، رفتار، امکانات، باورها و کارکردها، شأن تربیت را در حد روان‌شناسی حیوانی "پاولوف" و "ثوراندایک" تقلیل داده‌ایم.<sup>۹</sup>

آسیب‌های جبران‌ناپذیری که از آموزش و پرورش انفعالی و سستی بر ساختار اندیشه و تفکر دانش‌آموزان وارد می‌شود، بیش از آن میزانی است که آن‌ها از ورود به کلاس‌ها و نظام‌های آموزشی





همه مدارس می‌کوشند تا بر رفتار دانش‌آموزان در خارج از مدرسه تأثیر بگذارند. مسأله انتقال آموزش برای معلمان، یک مسأله اساسی است. برای مثال، "ثوراندایک" مصراغه می‌خواست برنامه‌های درسی به گونه‌ای تدوین شوند که در برگیرنده تکالیف و وظایفی شبیه آنچه دانش‌آموزان در زندگی واقعی با آن روبه‌رو می‌شوند، باشند. بنابراین، تحصیل ریاضیات باید از این جهت که دانش‌آموزان پس از فراغ از تحصیل در زندگی واقعی نیاز به اطلاعات ریاضی دارند، در برنامه درسی گنجانیده شود، نه به این سبب که ریاضیات ذهن را تقویت می‌کند.

به تعبیر "جان دیویی": "محیط مدرسه نه برای آمادگی زندگی اجتماعی، بلکه خود یک زندگی اجتماعی است و آن چنان باید با واقعیات جامعه، نیازها و نقش‌های اجتماعی در هم آیند که مرز بین مدرسه و جامعه فرو ریزد." اما به نظر می‌رسد مدارس یک کارکرد تصنعی،

آنان ناگزیر به کشف مسائل بپردازند. در عین حال باید دانست که منشاء تفکر و حل مسأله، تنها وجود مسائل و یا ادراک وجود آن‌ها نیست، بلکه توجه به رغبت‌ها، تمایلات و استعدادهای دانش‌آموزان از جمله شرایط اساسی آموزش و پرورش فعال است. مسائلی که در برابر ذهن دانش‌آموزان قرار داده می‌شود، باید از جایگاه واقعی برخوردار باشد و وابسته و پیوند یافته با زندگی واقعی دانش‌آموزان باشد وگرنه هیچ‌گونه رغبتی به حل آن نشان نخواهند داد.<sup>۱۱</sup> تفکر دانش‌آموز واقعی به فعالیت واداشته می‌شود که در برابر طرح مسأله و "موقعیت مبهم" قرار گیرد. طرح موقعیت مبهم کار دانشمندان و متفکرانی است که به حسب ذهن کنجکار خود هر لحظه، خود را در برابر ندانسته‌ها قرار می‌دهند تا دانسته‌ها را کشف کنند، در حالی که آموزش و پرورش کلامی، تنها تزریق کننده دانسته‌ها به دانش‌آموزان است.

آن‌ها را برای یادگیری بیش‌تر مورد استفاده قرار دهد. آن‌ها تنها از شاگرد می‌خواهند که گوش فرا دهد و بکوشد تا سؤال‌هایی را که خودش نکرده است و جواب‌هایی را که خودش پیدا نکرده است، بفهمد. مربیان در این روش‌ها می‌کوشند که به شاگرد یک سهمیه تربیتی بدهند، درست همان‌طور که کسی می‌کوشد از راه وصیت کردن، سهمی از ارث خود را بدهد.

همان‌گونه که یک بدن زنده، همهٔ ویتامین‌ها و ذخایر حیاتی خود را از تزریق مایعات، سرم‌ها و ویتامین‌های بیرونی تأمین می‌کند و هیچ‌گاه فرصت تولید و تأمین درونی آن را ندارد، آموزش و پرورش سهمیه‌ای نیز همین نقش را دارد و به منزلهٔ دستگاه‌های تزریق‌کننده‌ای است که همهٔ مواد مورد نیاز ذهن را وارد مغز کودک می‌کند، بدون آن که او را وادار به ساختن، آفریدن و خلق کردن کند. برای همین است که "ژان پیازه" روان‌شناس بزرگ معاصر، در اعتراض به چنین نظام‌های آموزشی تخریب‌گر، فریاد بر می‌آورد که: "هرگاه چیزی را به کودک آموزش دهیم، مانع شده‌ایم تا خود آن را کشف و یا اختراع کند."

یک معلم ورزیده، آگاه و با ذهنی خلاق و مجهز به روش فعال، هرگز مستقیماً به انتقال دانش به دانش‌آموزان نمی‌پردازد. او هرگز مسائل دانش‌آموزان را خود حل نمی‌کند، بلکه شرایطی فراهم می‌کند که دانش‌آموزان با کنجکاوی، دقت، رغبت و کوشش به کندوکاو دربارهٔ مسائل خود بپردازند. معلم تنها کاری که می‌کند، این است که دانش‌آموزان را به بهترین روش‌ها و راهبردهای حل مسائل هدایت کند.

هنر یک معلم آگاه و با تجربه در این نیست که دائماً در پی تزریق و تحمیل اطلاعات، داده‌ها و دانسته‌های علمی به دانش‌آموز باشد، بلکه هنر

جعلی و صوری پیدا کرده‌اند و اگر ردپاهایی هم از مهارت‌های اجتماعی، یادگیری نقش‌ها، تشکل‌ها و گروه‌های دانش‌آموزی مشاهده می‌شود، صرفاً در حد یک ردیف امور موقت سازمان نیافته، بی‌هدف و نهایتاً عقیم پایان می‌یابد و به بستر جامعه و اجتماع سرازیر نمی‌شود، زیرا این گونه فعالیت‌ها، از خودانگیزختگی، خودبه‌خودی بودن و انعطاف‌پذیری برخوردار نیست.<sup>۱۲</sup>

غالب فعالیت‌ها، جنبهٔ ابلاغی، وظیفه‌مدار، صوری و رفع تکلیف دارد و حرکات خودجوش و بارور در آن‌ها کم‌تر به چشم می‌خورد. روش سخنرانی و روش شرح و توضیح، معرف رویکردی است که در آن، حداقل فرصت به شاگردان داده می‌شود تا خود به کشف امور بپردازند. این روش‌ها، نتیجه‌گیری‌ها را در اختیار شاگرد می‌گذارد. فرض می‌شود که شاگرد می‌تواند



عقل، تائی است) رخ می‌دهد. به طوری که گفته‌اند اگر کسی بتواند جز سخن ضروری تا چهل روز خاموشی گزیند قوای مغزی و عواطف قلبی او نیرو می‌گیرد و روحش روشنی‌الایی می‌یابد. فرمایش حضرت رسول (ص) است که: **السکوت ذهب و الکلام فضه**: "خاموشی طلاست و سخن گفتن نقره است."

البته وقتی صحبت از "تربیت خاموش" ۱۳ می‌کنیم منظور، ناگویایی مطلق و منع گفتار دائمی نیست بلکه آن گونه که در فرهنگ عرفانی و سیر و سلوک تربیت مرید و مرادی آمده است معنی "سکوت" را سخن گفتن به قدر ضرورت و به میزان جذب مستمع تعبیر نموده‌اند، منتها سخنی که با دمی مسیحایی هر چند اندک و رمزآلود، اثری موجز و تکانه‌ای عظیم بر وجود متری باقی می‌گذارد که گفت:

از دم زدن فلک دگرگون گردد

هر دون، سخنی و هر سخنی دون گردد

ز اندیشه آن که تا چنین چون گردد

دل بر بر زیرکان همی خون گردد

اصلی یک معلم واقعی، ایجاد عشق به دانستن، کشف کردن و خلاق کردن در فراگیر خود، حتی تا مرز شورش و عصیان دانش‌آموزان علیه دانسته‌های خودش است، زیرا به تعبیر "نیچه": "شاگردی که بر استاد خود شورش نکند، استاد خویش را درک نکرده است." و همه استادان بزرگ کسانی بوده‌اند که شاگردانشان علیه آنان شوریده‌اند. از افلاطون و سقراط و ارسطو گرفته تا ابوعلی سینا و ابوریحان و فارابی و... که هر یک شاگردان هوشمندی بوده‌اند که به حسب درک استادان خود بر آنان غلبه جسته‌اند و فراتر از محدودیت‌های کلاسی و کلاسیک گام برداشته‌اند و مایه افتخار و عظمت استادان خود شده‌اند، زیرا حق مطلب را درک کرده‌اند! و این درک نه از طریق تعلیم و تربیت کلامی بلکه غالباً و عمیق‌تر به واسطه ایجاد موقعیت‌های "مبهم" با رفتارهای غیرکلامی و در مقام عمل و تجربه و مشاهده بوده است.

در تعالیم عرفانی فرهنگ غنی ما آمده است که الهام و اشراق غالباً به واسطه سکوت و تائی (حج

### پی‌نوشت‌ها:

۱- اگر به تاریخ تعلیم و تربیت در فرهنگ خودمان نظری بیفکنیم خواهیم دید که بزرگ‌ترین تحولات تربیتی و برجسته‌ترین اثرات شورانگیز تربیتی در شخصیت‌های عرفانی و چهره‌های بزرگ دینی، علمی، فلسفی، اخلاقی و... برخاسته از نموده‌ها، نمادها، ایماها و اشارات مرموز و اکسیرگونه تربیت غیرکلامی از معلمان خود بوده است. اما این آثار گرانبمایه و این شیوه‌های تربیتی ناب و زلال به مانند بسیاری دیگر از فضائل و خصائل فرهنگی به فراموشی سپرده شده است و به قول شمس تبریزی: هنوز ما را اهلیت "گفت" نیست، کاشکی اهلیت "شنودن" بودی، تمام گفتن می‌باید و تمام شنودن، بر دل‌ها مهر است. بر زبان مهر است و بر گوش‌ها مهر.

۲- **گلدشتاین** "عصب‌شناس معروف می‌گوید: من برای تشخیص نوع اختلالات روانی بیمارانم، از وضعیت راه رفتن، نشستن، برخاستن، دویدن، غذا خوردن، خوابیدن و... آن‌ها پی به عمیق‌ترین لایه‌های پنهان بیماری‌شان می‌برم. نوع راه رفتن یک فرد گویای نوع شخصیت او می‌باشد. (یک نوع تشخیص غیرکلامی از رفتار) که گفت:

آن طسبیان " طبیعی " دیگرند که به دل بی واسطه خوش بنگریم  
 کز فراست سخت عالی منظریم  
 چون ندانند از تو بی " گفت زبانی  
 پس طسبیان الهی در جهان  
 ۳- بانگه بشنو و برخوان و بسنج و بشناس  
 سخن و نامه و دادوستم و سود و زیان  
 در دیده دیده، دیده بی بنهادیم  
 و آن را به کمال خود غذا می دادیم  
 ۴- هنگام برخورد با مشکل کودک، اولین اقدام این است که مستقیماً به سراغ طرح مشکل نرویم.  
 زیرا طرح مشکل در نزد کودک مشکلی دیگر بر او می افزاید. وقتی یک کودک افسرده است،  
 انزواطلب است و یا مبتلا به شب ادراری و یا ناخن جوی و... است اگر او را سرزنش کنیم که تو این  
 مشکلات را داری و باید خودت را اصلاح کنی، خود به خود او را ملامت کرده و روان او را رنجورتر،  
 نفس او را حقیرتر و بحران روحی او را زیادتر کرده ایم. بهتر این است که مشکل را از حاشیه، از طریق  
 غیر مستقیم بررسی و تحلیل کرده، بعد منبع ایجاد مشکل را خشی و یا تغییر دهیم.  
 ۵- در چنین شرایطی به تعبیر ژان ژاک روسو: " مؤثرترین اقدام، آن است که هیچ کاری نکنیم و  
 نگذاریم که هیچ اقدامی صورت گیرد! "

عرتو می گویی مرا از من خبر کن چه معنی دارد؟ اندر خود سفر کن  
 تو را گفتم که ربط جان و تن چیست سفر در خود کن و منگر که من چیست  
 ۷- " امیل شارتیبه " معروف به آلن مری بزرگ فرانسوی (۱۸۶۸-۱۹۵۱) در این باره تعبیر زیبایی  
 دارد و می گوید: کودک باید راهش را شخصاً در لابلای دشواری ها جست و جو کند. هدف به هیچ  
 وجه فرجه ساختن ذهن او نیست، بلکه آموزده و کار کشته کردن آن است. هدف، پروراندن فکر لاغری  
 است که نخجیر خود را خود شکار کند!  
 ۸- ثوراندا یک ۱۹۱۲.

۹- در یادگیری شرطی سازی بر روی حیوانات، آزمایشگر " محرک " را انتخاب می کند و به  
 ارگانیسم وارد می سازد تا پاسخی را دریافت نماید، بدون این که حیوان در انتخاب " محرک " نقش  
 داشته باشد. در فرایند تعلیم و تربیت انفعالی در مورد آدمی نیز همین معنا صادق است. محرک هایی  
 را برای او انتخاب می کنند و او مجبور است در چارچوب این محدودیت ها پاسخ دهد و از آن فاجعه  
 آمیزتر آن که لاقفل در مورد حیوانات " پاسخ " (ترشح بزاق سگ پارلوف) آزادانه می باشد تا حیوان بر  
 حسب طبیعت خود پاسخ دهد اما در مورد انسان (در شرایط یادگیری انفعالی) پاسخ ها را نیز معلم یا  
 مربی انتخاب و به او تحمیل می کند. یعنی چیزی در حد پست تر از ارگانیسم های غیر انسانی. در واقع  
 هم محرک و هم پاسخ بدون دخالت و فعالیت یادگیرنده بر او تحمیل می شود!  
 ۱۰- دموکراسی و آموزش و پرورش، ترجمه فارسی، صفحه ۱۱۴.

۱۱- همین بمباردمان های کلامی، اشباع نمودن پاسخ ها، آماده کردن راه حل ها از طریق آموزش  
 کلامی و ارائه شفاهی پاسخ ها، مانع خلاقیت، بازآفرینی، کشف، ابداع و تخیل ذهنی در کودک  
 می شود. همین سخنرانی ها و نصیحت ها و ارائه مستقیم پاسخ ها به کودک حجابی در برابر  
 برانگیختگی، کنجکاو و قوه تفکر او می شود.

۱۲- بنگرید به کتاب " ذهن مدرسه ای نشده " UNSCHOOLED MIND اثر هوارد گاردنر\* در  
 ارتباط با آثار سوه آموزش های کلامی.

۱۳- بنگرید به مقاله " اندر ضرورت تربیت خاموش "، تألیف نگارنده، در ماهنامه تربیت، سال  
 نهم، شماره نهم.